

[بررسی مرگ مغزی: زوال حیات مستقره 2](#_Toc505712164)

[مراحل بحث 2](#_Toc505712165)

[عدم جواز تمسک به استصحاب حیات 3](#_Toc505712166)

[تمسک به اطلاقات و در نهایت برائت 3](#_Toc505712167)

[بررسی قصاص در قتل محتضر 3](#_Toc505712168)

[تطبیقات بحث مرگ مغزی 4](#_Toc505712169)

**موضوع**: قتل به تسبیب/مراتب تسبیب/مرتبه چهارم/صورت چهارم /قتل عمد /کتاب القصاص

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث به مناسبت به صورت چهارم از مرتبه چهارم قتل به تسبیب، به بحث مرگ مغزی رسید.

 بحث در ملاک حیاتی بود که ازاله آن موجب قصاص است، که بر اساس بیان مرحوم محقق ره این حیات باید مستقره باشد و در کلام مرحوم صاحب جواهر ره، حیات مستقره، حیات ملازم با ادراک و شعور و هوشی دانسته شده است که در موارد اغما و خواب هم وجود دارد، بر همین اساس مرحوم محقق قدس سره معتقد شده است که اگر جانی اول حیات مستقره را زائل کند و دومی حرکات غیر ارادی را، اولی ضامن قصاص است، کما این که اگر شخص اول مزیل حیات مستقره نباشد ولو این که در اثر همین جنایت مدت کوتاهی از حیات مجنی علیه باقی نمانده باشد و شخص دوم حیات این چنینی و لو قصیر را زائل کند؛ در این صورت، دومی قاتل و مستحق قصاص خواهد بود.

بنابراین، ملاک در قصاص از بین بردن حیات مستقره است و نه لزوما حیاتی طولانی و طویل، باید برای تحقق قصاص زائل شود.

مرحوم صاحب جواهر ره ذیل فرمایش محقق در مقام می گوید که اگر سرانجام جنایت اول مرگ بعد از گذشت مدتی باشد، و با این وجود، بعد از جنایت اول، توسط جانی دوم کشته شود؛ در این صورت، حکم به قصاص دومی می شود؛ چرا که وی، مانع از سرایت جنایت اول شده است و کاری کرده است که اولی قاتل محسوب نشود؛ کما این که در سر بریدن از محتضر هم قضیه از همین قرار است.

«لأنه أي الثاني قطع سراية جراحة الأول بلا خلاف أجده في شي‌ء من ذلك إلا من مالك، فجعل الأول قاتلا إذا كانت جراحته تقضي بالموت و لو بعد يوم أو يومين مثلا، و هو واضح الضعف.»**[[1]](#footnote-1)**

مرحوم صاحب جواهر قدس سره تنها مخالف با این فرمایش خود را مالک که از علمای عامه است، می داند، که او قائل است اگر شخص اول به گونه ای ایراد جنایت کند که منتهی به موت شود، حکم به قصاص او تمام است، در حالی که مرحوم صاحب جواهر ره قائل به بطلان این قول است؛ چرا که ادله قصاص را بر قاتل ثابت می داند و از آن جا که قتل مربوط به زوال حیات مستقره است، قصاص در این موارد محقق خواهد بود.

###### بررسی مرگ مغزی: زوال حیات مستقره

مراحل بحث

در کتاب المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة به تفصیل بحث مرگ مغزی دنبال شده است؛ به این نحو که ابتداء مروری در ابواب فقهی صورت گرفته است تا مواردی که حیات و موت و قتل موضوع حکم واقع شده است، روشن شود، و بر همین اساس در بسیاری از ابواب فقهی، این عناوین مطرح است؛ کما این که در بحث اجتهاد و تقلید، بحث لزوم تقلید از حی دیده می شود و یا در بحث حرمت مردار و میته و عدم قابلیت تذکیه در آن، بحث حیات مطرح است و لذا بر اساس انتفاء حیات، از حیات غیر مستقره، حیوانی که مرگ مغزی شده است؛ شرط حیات را ندارد و قابل تذکیه نیست، کما این که در باب صلاة نیز این بحث مطرح است که آیا با مرگ مغزی پدر، قضای نماز های او بر عهده فرزند بزرگ ذکور او است، یا این که میت به این شخص اطلاق نمی شود تا این تکلیف بر عهده پسر بزرگ او آمده باشد و یا این بحث که در ابواب معاملات وجود دارد که با مرگ موکل، قرارداد وکالت زائل می شود، حال آیا با مرگ مغزی موکل نیز وکالت زائل است یا نه؟ و در نهایت هم بحث به کتاب القصاص می رسد که آیا کشتن شخص مبتلا به مرگ مغزی هم مستلزم تحقق قصاص است یا نه؟ یا این که اگر قاتل مرگ مغزی شده است؛ در این حال، قصاصش کفایت می کند یا این که قصاص مستلزم حیات محکوم به قصاص است و فرضا مرگ مغزی حیاتی نیست تا قصاص ممکن باشد؟ یا در مورد اجرای حدود مثل حد رجم که در آن شرط است که باید محکوم به رجم، تا حدی که بمیرد؛ رجم شود، آیا برای تحقق تکلیف، تحقق مرگ مغزی هم کافی است؟

در مرحله بعد، بحث از تفکیک بین عناوین در موارد مختلف پیش می آید که مثلا در نجاست میته، کسی که دست و پا می زند بعد از قتل، میته است تا تماس مرطوب با آن، موجب انتقال و سرایت نجاست شود، یا این که ممکن است با وجود صدق قتل نسبت به مرگ مغزی، این شخص میته محسوب نشود با وجود این که قاتلی که شخص را دچار مرگ مغزی کرده است، مستحق قصاص است.

سِرِّ قضیه این است که میزان حکم در فقه عموما در مواردی که حیات و موت موضوع حکم قرار گرفته است؛ استقرار و عدم استقرار حیات نیست تا بحث متوقف بر این معنا باشد، به عنوان مثال در صدق قتل، حیات شرط است، و قتل هم ازاله حیات است، و حیات هم به حسب فهم عرفی همان درک و فهم است، یعنی کسی که ادراک و هوش دارد و لو این که در حال اغما باشد، و از آن جا که عنوان عرفی حیات مستقره قابل تطبیق بر این معنا است، این عنوان را به کار برده اند.

بنابراین، ازاله حیات ادراکی قتل را محقق می کند.

عدم جواز تمسک به استصحاب حیات

باید توجه کرد که در صورت شک در حکم مرگ مغزی که آیا ازاله آن موجب قصاص است، نمی توان به استصحاب حیات تمسک نمود؛ چرا که این استصحاب از موارد استصحاب در شبهات حکمیه و از اوهام است و از قبیل استصحاب یوم بعد از استتار قرص است در جایی که مفهوم یوم بین استتار قرص و غیر آن، مردد است مشکوک باشد.

تمسک به اطلاقات و در نهایت برائت

بلکه حق این است که در مقام شک، می بایست در صورت وجود اطلاق یا عموم، به آن رجوع نمود و اگر اطلاق و عامی نباشد، نوبت به اصول عملیه به غیر از استصحاب می رسد که در اینجا حق این است که برائت جاری شود.[[2]](#footnote-2)

###### بررسی قصاص در قتل محتضر

قتل محتضر علی القاعده موجب قصاص است، اما ممکن است که ادعا شود، چنین قتلی منجر به قصاص نباشد و با وجود اینکه به قاتل آن، عنوان قاتل صادق است؛ چرا که در آیه شریفه، فلسفه جعل قصاص، تحقق و منشأیت آن برای حیات است، در حالی که در قتل محتضر، خواه نا خواه حیات ممکن نیست، در نتیجه قصاص وجهی برای جریان نخواهد داشت.[[3]](#footnote-3)

###### تطبیقات بحث مرگ مغزی

بر این اساس، آیا همان طوری که بر حکومت حفظ افراد جامعه واجب است؛ حفظ افراد مبتلی به مرگ مغزی نیز در صورت حکم به حیات آن ها واجب است؟ یا این که همان طوری که بر انسان حفظ نفس محترم واجب است، حفظ نفس محترم در حال مرگ مغزی او نیز واجب است؟

یا این که بر فرض عدم وجوب حفظ شخص مبتلا به مرگ مغزی، آیا قطع و رفع ادواتی که او را در این حال نگه داشته است؛ جایز است یا نه؟

یا این که بر فرض وجوب حفظ این حیات، قصاص بر جانی و متعدی نسبت به آن واجب است؟

و از طرفی آیا قصاص طرف بر این شخص نیز مثل قصاص طرف بر فرد حی عادی است؟ و آیا در حکم میت است که طبق یک مبنا،اخذ عضو از او جایز است یا اینکه مثل فرد حی به حیات عادی اخذ عضو از او هم جایز نیست؟

1. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج42، ص58.](http://lib.eshia.ir/10088/42/58/) [↑](#footnote-ref-1)
2. . المبسوط فی فقه المسائل المعاصره؛ محمدی قائنی، محمد، ج1، ص135. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره بقره، آيه 179. [↑](#footnote-ref-3)